



Scientific Journal Quarterly of Middle East Studies

Vol 33. No 1. Spring 2026

Received date: 2026.02.15

Acceptance date: 2026.07.23



مرکز پژوهش‌های علمی و
مطالعات استراتژیک خاورمیانه

Home page: www.cmessjournal.ir

DOI: 10.22034/mesj.2026.247789

DOR: 20.1001.1.15601986.1405.33.1.3.7

The New Regional Order in the Middle East: Between Normalization of Relations and Reproduction of Instability

Ali Bagherizadeh¹



Abstract

The regional order of the Middle East in recent decades, especially after the end of the Cold War, has been shaped in a context of structural instability, geopolitical competition, and transregional interventions. The main question of the research is: What is the nature of the regional order of the Middle East in light of the recent rearrangement of power relations and geopolitical competition, and what impact has it had on regional stability or instability? Using the descriptive-explanatory method and the theory of regional balancing, it is clear that unlike some regions of the world that have strengthened cooperation-oriented institutions and relatively stable patterns of order, the Middle East is faced with weak regional institutions, unresolved fundamental conflicts, and fluid balances of power. In this regard, the process of normalizing relations between some Arab countries and Israel has been introduced as a move towards stability, but in reality, this process has led to greater instability. The research findings show that the new regional order in the Middle East is a fragile and non-institutional order based on temporary alliances and short-term calculations. This situation brings about simultaneous diplomatic convergence and security divergence, and its consequences include the intensification of geopolitical competition, the weakening of previous deterrent balances, and the increase in the role of indirect actions. Ultimately, the normalization of relations without creating a comprehensive and equitable framework has led to the normalization of instability in the regional order in the Middle East.

Keywords: Order, Stability, Normalization, Instability, Middle East, Israel.

1 - Assistant Professor, Department of Political Science and International Relations, Rafsanjan Azad University, Rafsanjan, Iran.



مرکز پژوهش‌های علمی و
مطالعات استراتژیک خاورمیانه

فصلنامه علمی مطالعات خاورمیانه

سال ۳۳، شماره ۱، پیاپی (۱۲۳)، بهار ۱۴۰۵

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۱/۲۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۵/۰۱

Home page: www.cmessjournal.ir

DOI: 10.22034/mesj.2026.247789

DOR: 20.1001.1.15601986.1405.33.1.3.7

نظم نوین منطقه‌ای در خاورمیانه: میان عادی‌سازی روابط و بازتولید بی‌ثباتی

علی باقری‌زاده^۱



چکیده

نظم منطقه‌ای خاورمیانه در دهه‌های اخیر، به‌ویژه پس از پایان جنگ سرد، در بستری از بی‌ثباتی ساختاری، رقابت‌های ژئوپلیتیکی و مداخلات فرا منطقه‌ای شکل گرفته است. سوال اصلی پژوهش این است که نظم منطقه‌ای خاورمیانه در پرتو بازآرایی مناسبات قدرت و رقابت‌های ژئوپلیتیکی اخیر، چه ماهیتی داشته و چه تأثیری بر ثبات یا بی‌ثباتی منطقه‌ای به همراه داشته است؟ با استفاده از روش توصیفی-تبیینی و نظریه موازنه‌سازی منطقه‌ای، مشخص می‌شود که بر خلاف برخی مناطق جهان که نهادهای همکاری‌محور و الگوهای نسبتاً پایدار نظم را تقویت کرده‌اند، خاورمیانه با ضعف نهادهای منطقه‌ای، حل نشده بودن منازعات بنیادین و سیالیت موازنه‌های قدرت مواجه است. در این راستا، روند عادی‌سازی روابط میان برخی کشورهای عربی و اسرائیل، به‌عنوان حرکتی به سوی ثبات معرفی شده، اما در واقعیت این روند به بی‌ثباتی بیشتر منجر شده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که نظم نوین منطقه‌ای خاورمیانه، نظامی شکننده و غیر نهادمند است که مبتنی بر ائتلاف‌های موقت و محاسبات کوتاه مدت قرار دارد. این وضعیت هم‌زمانی همگرایی دیپلماتیک و واگرایی امنیتی را به همراه دارد و تشدید رقابت‌های ژئوپلیتیکی، تضعیف موازنه‌های بازدارنده پیشین و افزایش نقش کنش‌های غیر مستقیم از جمله پیامدهای آن به شمار می‌روند. در نهایت، عادی‌سازی روابط بدون ایجاد چارچوبی فراگیر و عادلانه، به عادی‌سازی بی‌ثباتی در نظم منطقه‌ای خاورمیانه منجر شده است.

واژگان کلیدی: نظم، ثبات، عادی‌سازی، بی‌ثباتی، خاورمیانه، اسرائیل.

مقدمه

خاورمیانه به عنوان یکی از پرچالش ترین مناطق نظام بین الملل شناخته می شود؛ منطقه ای که در آن تراکم بالای منازعات سیاسی، امنیتی و هویتی، امکان شکل گیری یک نظم باثبات را به طور مزمن تضعیف کرده است. هم زمانی رقابت های ژئوپلیتیکی، شکاف های مذهبی و قومی، بحران مشروعیت دولت ها و تداوم منازعات حل نشده از مسئله فلسطین گرفته تا جنگ های داخلی، سبب وضعیت بحرانی نه مقطعی، بلکه ساختاری و بازتولید شونده می باشند. این وضعیت، خاورمیانه را به فضایی تبدیل کرده که در آن بی ثباتی به یک ویژگی پایدار نظم منطقه ای بدل شده است؛ علی الخصوص در چند دهه اخیر در شرایط بحران، ناامنی و تعارض قرار داشته است (فرهادی و هدایتی، ۱۴۰۰: ۳۸). علاوه بر عوامل درون منطقه ای، مداخله مستمر قدرت های فرا منطقه ای نیز بر پیچیدگی چالش ها افزوده است. رقابت بازیگران خارجی برای نفوذ سیاسی، امنیتی و اقتصادی، اغلب با منافع و تعارضات داخلی کشورهای منطقه درهم تنیده شده و به تشدید بحران ها انجامیده است. در نتیجه، نظم منطقه ای خاورمیانه نه تنها با چالش های سنتی امنیتی مواجه است، بلکه با بحران های نوظهور همچون فروپاشی دولت ها، گسترش بازیگران غیر دولتی مسلح و فرسایش قواعد کلاسیک حاکمیت نیز دست به گریبان است؛ امری که چشم انداز ثبات بلند مدت را همچنان مبهم نگه می دارد. خاورمیانه منطقه ای با اهمیت ژئوپلیتیکی است که خود در چند دهه گذشته تغییرات سریعی را تجربه کرده است (Fawcett, 2025: 8). نظم منطقه ای خاورمیانه به مجموعه ای از الگوهای پایدار قدرت، قواعد نانوشته و ساز و کارهای تعامل میان بازیگران دولتی و غیر دولتی اشاره دارد که نحوه توزیع قدرت، مدیریت تعارض و شکل گیری ائتلاف ها را در این منطقه تعیین می کند. این نظم بر خلاف بسیاری از مناطق دیگر، از انسجام نهادی و هنجاری بالایی برخوردار نیست و بیشتر بر موازنه های سیال قدرت، رقابت های هویتی (مذهبی، قومی و ایدئولوژیک) و مداخلات بازیگران فرا منطقه ای استوار است. ضعف دولت-ملت ها، شکنندگی مرزهای سیاسی و نبود نهادهای مؤثر امنیت جمعی باعث شده نظم منطقه ای خاورمیانه حالتی ناپایدار و منازعه محور داشته باشد. این شرایط در دوران عادی سازی فی مابین اعراب و اسرائیل ملتهب تر شد. پس از جنگ جهانی دوم، منازعه اعراب و اسرائیل یکی از محورهای اصلی درگیری در منطقه غرب آسیا بود و برای چندین دهه، این منازعه بر فضای امنیتی و سیاسی منطقه حاکم بود (نیکونهاد و همکاران، ۱۴۰۴: ۱۶۴). با وجود چنین زمینه ساختاری ناپایدار، روندهای اخیر عادی سازی روابط در خاورمیانه نه لزوماً به مثابه گامی در مسیر حل ریشه ای منازعات، بلکه بیشتر به عنوان بازآرایی تاکتیکی مناسبات قدرت و بازتولید الگوهای رقابت

تفسیر می‌شوند. عادی‌سازی، در غیاب ساز و کارهای فراگیر امنیت جمعی و بدون حل مسائل بنیادینی چون منازعه فلسطین، بحران مشروعیت دولت‌ها و شکاف‌های عمیق هویتی، بیش از آنکه به شکل‌گیری ثبات پایدار بینجامد، می‌تواند به جابه‌جایی کانون‌های تنش و ظهور اشکال جدیدی از بی‌ثباتی منجر شود؛ چرا که این روندها اغلب بر ملاحظات کوتاه مدت امنیتی و موازنه‌ای استوار هستند و نه بر ایجاد نظم هنجاری و نهادی مشترک. در چنین چارچوبی، این پرسش اساسی مطرح می‌شود که آیا عادی‌سازی روابط در خاورمیانه واقعاً به معنای حرکت به سوی ثبات منطقه‌ای است یا در عمل به عادی‌سازی بی‌ثباتی در قالبی جدید منجر می‌شود؟

۱. پیشینه پژوهش

نیکونهاد و همکاران (۱۴۰۴) در مقاله‌ای تحت عنوان تاثیر پیامدهای عادی‌سازی روابط اعراب و رژیم صهیونیستی بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، بر این باور هستند که عادی‌سازی روابط اعراب با رژیم صهیونیستی از سه مرحله گذشته و اکنون در مسیر عادی‌سازی کامل قرار دارد. این فرایند می‌تواند امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران را تحت تأثیر قرار دهد. پژوهش با رویکرد تحلیلی-توصیفی به بررسی پیامدهای این عادی‌سازی پرداخته است. یافته‌ها نشان می‌دهد که تأثیرات در حوزه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و امنیتی قابل توجه است و الزام به بازطراحی راهبردهای منطقه‌ای ایران را فراهم کرده است. شاه‌محمدی و خزلی (۱۴۰۳) در پژوهشی با عنوان سناریوهای آینده نظم امنیتی منطقه‌ای غرب آسیا در افق ۱۴۰۵ با تأکید بر اهمیت ژئواستراتژیک و ژئوپلیتیکی غرب آسیا، به بررسی سناریوهای مطلوب برای تحقق منافع و ارزش‌های حیاتی جمهوری اسلامی ایران در منطقه پرداخته‌اند. با بهره‌گیری از روش آینده‌پژوهی شبکه جهانی کسب و کار^۱ داده‌ها از طریق مصاحبه با ۲۵ خبره و پرسشنامه از ۳۶ نفر گردآوری و با تحلیل محتوا و نرم‌افزارهای اس‌پی‌اس‌اس و اکسل بررسی شده‌اند. نتایج تحقیق به شناسایی بازیگران، پیشران‌ها، عدم قطعیت‌ها و شگفتی‌سازهای کلیدی انجامیده است. در نهایت، چهار سناریوی محتمل شامل فروپاشی نظم فعلی، هژمونی نظم ایرانی-اسلامی، هژمونی نظم سلفی غربی و کنسرت قدرت‌های منطقه‌ای و نظم دسته جمعی ارائه شده است. نصرافهانی و همکاران (۱۴۰۱) در مقاله‌ای با عنوان بررسی عادی‌سازی روابط اعراب و اسرائیل و پیامدهای آن بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، به بررسی تأثیر عادی‌سازی روابط اعراب با رژیم اشغالگر فلسطین بر امنیت

ملی جمهوری اسلامی ایران می‌پردازد. روش پژوهش کیفی و اسنادی با استفاده از فیش‌برداری انجام شده است. یافته‌های مقاله نشان می‌دهند که این فرایند باعث نزدیک‌تر شدن رژیم صهیونیستی به مرزهای ایران و افزایش خطرات اطلاعاتی و امنیتی می‌شود. همچنین عواملی چون تضعیف هم‌پیمانان ایران، گسترش نفوذ آمریکا و رشد گروه‌های افراطی در منطقه از دیگر پیامدهای این عادی‌سازی محسوب می‌شوند. فرهادی و هدایتی (۱۴۰۰) در پژوهشی با عنوان آینده نظم منطقه‌ای خاورمیانه در افق ۲۰۳۰ به این بحث پرداخته‌اند که خاورمیانه در مواجهه با آشوب و بحران‌های متعدد ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی قرار دارد که اقتدار کشورهای منطقه را کاهش داده است. این پژوهش با رویکرد آینده‌پژوهانه و سناریونویسی فرایندی، به بررسی آینده نظم منطقه‌ای خاورمیانه تا سال ۲۰۳۰ می‌پردازد. یافته‌های کلیدی نشان می‌دهد که مداخله بیشتر قدرت‌های جهانی و افزایش تنش بین دولت‌های منطقه، از مهم‌ترین پیامدهای این وضعیت خواهد بود. هدف این پژوهش، ارائه تصویر روایی و قابل انتظاری از آینده منطقه است. فرجی و رنجبرحیدری (۱۳۹۹) در مقاله‌ای با عنوان نظم امنیتی منطقه‌ای خاورمیانه در وضعیت پیچیدگی، بر این نظر هستند که امروزه سیستم بین‌الملل به دلیل پیچیدگی و آشوب، مناطقی مثل خاورمیانه را تحت تأثیر قرار داده است. نظم امنیتی این منطقه دیگر نمی‌تواند با منطق خطی تبیین شود و ویژگی‌های غیر خطی، دینامیک و فازی دارد. این پژوهش با رویکرد توصیفی-تحلیلی و استفاده از نظریه پیچیدگی، به بررسی این نظم در خاورمیانه می‌پردازد. دل سارتو، رافائلا، مارک مابون، سیمون مابون^۱ (۲۰۲۵) در مقاله‌ای با عنوان نظم منطقه‌ای پس از ۷ اکتبر به این موضوع پرداخته‌اند که اسرائیل از زمان حملات حماس در ۷ اکتبر، تلاش کرده است با استفاده از قدرت نظامی، نه تنها غزه، بلکه ساختار کلی نظم خاورمیانه را دگرگون کند. این کشور با ضرباتی به حزب‌الله، سوریه و حوثی‌ها، تلاش کرده است محدوده تأثیر ایران و متحدانش را کاهش دهد. با این حال، این سیاست اسرائیل با چالش‌هایی مانند اختلافات داخلی بین آمریکا و اسرائیل و همچنین تنش‌هایی با متحدان خلیج فارس همراه است. ایران نیز با وجود جنگ دوازده روزه، هنوز قدرتمند باقی مانده و روابطش با منطقه همچنان پابرجا است. وضعیت منطقه‌ای به گونه‌ای شکل گرفته که هنوز مشخص نیست چه مسیری را پیش خواهد گرفت، اما احتمال بازسازی شبکه‌های منطقه‌ای تهران و بازگشت بازدارندگی در برابر اسرائیل وجود دارد. گوستاوو اولیویرا تلس.د.منزس و رجینالدو ماتار ناصر^۲ (۲۰۲۴) در مقاله‌ای با عنوان دسترسی

1 - DEL SARTO, Raffaella, Marc MABON, Simon Mabon

2 - Gustavo Oliveira Teles de Menezes and Reginaldo Mattar Nasser

آزاد ایالات متحده، روسیه و کشورهای شورای همکاری خلیج فارس: نظم منطقه‌ای جدید در خاورمیانه؟ به بررسی تعاملات بین روسیه، ایالات متحده و کشورهای شورای همکاری خلیج فارس از زمان قیام‌های عربی دهه ۲۰۱۰ می‌پردازند. پژوهش سؤال می‌کند آیا دخالت روسیه در خلیج فارس فقط نتیجه رقابت قدرت‌های بزرگ است یا دارای پویایی‌های خاص خود نیز می‌باشد. یافته‌ها نشان می‌دهند که روسیه در منطقه به طور مستقل و بر اساس منافع متقابل با کشورهای خلیج فارس تعامل می‌کند. همچنین، کشورهای خلیج فارس با تنوع بخشیدن به روابط خود با قدرت‌های بزرگ، به دنبال حفظ استقلال و تثبیت جایگاه خود در نظم منطقه‌ای پیچیده خاورمیانه هستند. پل سالم^۱ (۲۰۰۸) در کتابی با عنوان خاورمیانه: تکامل یک نظم منطقه‌ای از هم پاشیده، سه بخش را نگارش کرده‌اند. این کتاب با یک مقدمه آغاز شده و سپس در بخش نخست به تحولات تاریخی خاورمیانه از ریشه‌ها، استقلال، نفت و مسئله اسرائیل تا تلاش مصر برای ایجاد نظم منطقه‌ای و شکل‌گیری موازنه چند قطبی می‌پردازد. بخش دوم با تمرکز بر بستر جدید پس از یازده سپتامبر، پیامدهای جنگ عراق و فروپاشی نظم منطقه‌ای را بررسی می‌کند. در ادامه، واقعیت‌های قدرت و محدودیت‌های آن و وضعیت آرامش شکننده منطقه تحلیل می‌شود. کتاب با نتیجه‌گیری تحت عنوان «نظم متعلق به چه کسی است؟» به جمع‌بندی و طرح پرسش بنیادین درباره ماهیت نظم منطقه‌ای ختم می‌شود.

با عنایت به موارد موجود، نوآوری اصلی این پژوهش در ارائه تحلیلی تلفیقی و انتقادی از مفهوم «نظم نوین منطقه‌ای» در خاورمیانه پس از روند عادی‌سازی روابط است؛ به گونه‌ای که بر خلاف بخش عمده ادبیات موجود که عادی‌سازی را عمدتاً به مثابه گامی در مسیر ثبات و همگرایی تفسیر می‌کند، این تحقیق با تمرکز بر ابعاد ساختاری، هویتی و ژئوپلیتیکی منطقه نشان می‌دهد که این روند می‌تواند هم‌زمان حامل ظرفیت‌های محدود همکاری و زمینه‌ساز بازتولید اشکال جدیدی از بی‌ثباتی باشد. پژوهش حاضر با پیوند دادن سطح تحلیل منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای و بررسی پیامدهای عادی‌سازی بر موازنه قدرت، الگوهای ائتلاف‌سازی و جایگاه بازیگران کلیدی، چارچوبی مفهومی برای فهم «نظم شکننده و سیال» ارائه می‌دهد که قادر است پویایی‌های نوظهور منطقه را فراتر از دوگانه ساده ثبات/بی‌ثباتی تبیین کند.

۲. مبانی نظری

۲-۱- نظم منطقه‌ای^۱

نظم در کلیت خود، موضوع اصلی علم روابط بین‌الملل است (فرهادی و هدایتی، ۱۴۰۰: ۳۹)، زیرا این رشته اساساً در پی تبیین چگونگی شکل‌گیری، تداوم و تحول الگوهای نسبتاً پایدار تعامل میان بازیگران در یک محیط آنارشیک است. نظریه‌های مختلف روابط بین‌الملل، هر یک از زاویه‌ای متفاوت به مسئله نظم می‌نگرند؛ واقع‌گرایان نظم را محصول موازنه قدرت و توزیع قابلیت‌های مادی میان دولت‌ها می‌دانند، لیبرال‌ها بر نقش نهادها، رژیم‌های بین‌المللی و وابستگی متقابل در ایجاد نظم تأکید می‌کنند و سازه‌نگاران شکل‌گیری نظم را حاصل هنجارها، هویت‌ها و تصورات مشترک می‌دانند. از این منظر، نظم نه صرفاً به معنای فقدان جنگ، بلکه به معنای وجود الگوهای قابل پیش‌بینی از رفتار، قواعد پذیرفته شده و ساز و کارهایی برای مدیریت تعارض است. بنابراین، مطالعه نظم در سطوح جهانی و منطقه‌ای، در واقع مطالعه هسته اصلی روابط بین‌الملل و فهم چگونگی امکان‌پذیری همکاری، رقابت و ثبات در نظام بین‌الملل محسوب می‌شود. نظم منطقه‌ای با اشاره به الگوهای مدیریت منازعات منطقه‌ای اهمیت دارد؛ این الگوها طیفی از رویکردها از همکاری تا منازعه را شامل می‌شوند که برجسته‌ترین آنها موازنه قدرت، اجماع، امنیت جمعی و همگرایی استراتژیک است. علاوه بر تحولات داخلی و پویایی‌های سیاسی، نظام منطقه‌ای و بین‌المللی نیز بر دگرگونی الگوهای نظم منطقه‌ای تأثیر می‌گذارد (متمی و معینی، ۱۴۰۰: ۶۹۹). به این ترتیب، نظم منطقه‌ای به مجموعه‌ای از الگوهای نسبتاً پایدار تعامل، توزیع قدرت، قواعد رفتاری و ساز و کارهای رسمی و غیر رسمی میان بازیگران یک منطقه اطلاق می‌شود که نحوه شکل‌گیری ائتلاف‌ها، مدیریت تعارضات و تولید یا مهار بی‌ثباتی را تعیین می‌کند. این نظم می‌تواند بر پایه هنجارها، نهادها و توافقات مشترک شکل گیرد یا عمدتاً بر موازنه‌های قدرت و رقابت‌های امنیتی استوار باشد. ویژگی‌های نظم منطقه‌ای را می‌توان این گونه بیان کرد: ۱. تقسیم‌بندی منظم فضا؛ ناطق جغرافیایی بر اساس ویژگی‌های مشترک (مانند آب و هوا، جمعیت یا فعالیت اقتصادی) تقسیم می‌شوند، ۲. تمرکز و پراکندگی متوازن؛ فعالیت‌ها و امکانات به گونه‌ای توزیع می‌شوند که از تمرکز بی‌رویه جلوگیری شود، ۳. هماهنگی بین مناطق؛ سیاست‌ها و برنامه‌ها به صورت هماهنگ در سطح مناطق اجرا می‌شوند، ۴. پایداری و توسعه متوازن؛ توسعه اقتصادی، اجتماعی و محیطی به صورت

متوازن در مناطق مختلف پیش می‌رود، ۵. حدود مشخص و شفاف: هر منطقه دارای مرزهای روشن و قابل شناسایی است، ۶. کارکرد تخصصی هر منطقه؛ هر منطقه معمولاً بر اساس ویژگی‌ها و منابعش نقش خاصی دارد، ۷. سهولت مدیریت و برنامه‌ریزی؛ تقسیم‌بندی منطقی کمک می‌کند تا برنامه‌ریزی و مدیریت بهینه انجام شود.

منطقه خاورمیانه به دلیل تناقض‌ها و رقابت‌های ساختاری، هویت‌محوری و منافع متعارض، با نظم اجتماعی و سیاسی ساده روبه‌رو نیست، بلکه پیوستگی بین بازیگران دولتی و غیردولتی، فرقه‌ای و قومی، نظم منطقه‌ای را پیچیده‌تر ساخته است (Brun and Feuer, 2021: 6). این پیچیدگی باعث شده که هر گونه تلاش برای ایجاد یک نظم واحد یا پایدار در خاورمیانه با مقاومت‌ها و موانع متعددی روبه‌رو شود. بازیگران منطقه‌ای، از دولت‌های رسمی گرفته تا گروه‌های فرقه‌ای و قومی، اغلب اهداف و منافع متفاوتی دارند که با یکدیگر تضاد پیدا می‌کند و مانع از شکل‌گیری توافق‌های بلند مدت می‌شود. علاوه بر این، حضور و مداخله قدرت‌های فرا منطقه‌ای مانند آمریکا، روسیه و کشورهای اروپایی، علاوه بر تشدید رقابت‌ها، باعث می‌شود نظم منطقه‌ای بیشتر بر اساس موازنه قوا و مصالحه‌های مقطعی شکل بگیرد تا چارچوب‌های پایدار قانونی یا سیاسی. به همین دلیل، خاورمیانه منطقه‌ای است که در آن امنیت، همکاری و نزاع به صورت هم‌زمان و پویا در جریان است و هر تغییر در یک محور قدرت، موج‌های گسترده‌ای در کل نظم منطقه‌ای ایجاد می‌کند. نظم کلیتی سرزمینی دارد (شاه‌محمدی و خزلی، ۱۴۰۳: ۶۳). به این معنا که ساختارها و الگوهای قدرت و روابط سیاسی تنها محدود به چند کشور نیست، بلکه تمام سرزمین، جمعیت، منابع و تنوع فرهنگی و هویتی منطقه را در بر می‌گیرد. خاورمیانه با گستره جغرافیایی وسیع، منابع طبیعی نامتوازن، و تنوع قومی و مذهبی بالا، نیازمند چارچوبی است که همه این عوامل را پوشش دهد. رقابت‌های سیاسی، امنیتی و اقتصادی میان دولت‌ها و گروه‌های فرقه‌ای و قومی، همراه با حضور و نفوذ قدرت‌های فرا منطقه‌ای، نشان می‌دهد که نظم منطقه‌ای چیزی فراتر از توافق بین چند کشور است و بر کل سرزمین و تمامی بازیگران آن اثرگذار است. به این ترتیب، نظم منطقه‌ای در خاورمیانه یک ساختار همه‌جانبه و فعال است که تلاش می‌کند توازن قدرت، امنیت، منابع و منافع متنوع را در سطح کل منطقه مدیریت کند.

۲-۲- چارچوب نظری: موازنه منطقه‌ای^۱

فریادهای دادخواهی که از خاورمیانه برمی‌خیزد، دیگر صرفاً پژواک اعتراض‌های محلی یا منطقه‌ای نیست، بلکه به بخشی از آگاهی جهانی بدل شده که در جستجوی بازتعریف نظم موجود منطقه‌ای و حتی جهانی است (ارغوانی پیرسلامی و میرسلیمانی، ۱۴۰۲: ۲۲)؛ این فریادها ریشه در انباشت تاریخی ستم، بی‌عدالتی و مداخلات قدرت‌های مسلط دارند و در عین حال حامل نوعی چشم‌انداز جهان‌شمول هستند که کرامت انسانی، حق تعیین سرنوشت و برابری را فراتر از مرزها مطالبه می‌کند. در چنین بستری، خاورمیانه نه فقط به‌عنوان میدان بحران، بلکه به مثابه کانونی برای طرح پرسش‌های بنیادین درباره مشروعیت ساختارهای سیاسی، اقتصادی و امنیتی جهان ظاهر می‌شود؛ پرسش‌هایی که نظم مسلط را به چالش می‌کشند و خواستار جهانی هستند که در آن عدالت، همبستگی و مسئولیت مشترک جایگزین منطق سلطه و بهره‌کشی شود. همان‌طور هنری کسینجر اذعان داشته که تقدیر خاورمیانه در زمانه ما چنین رقم خورده است که پیش از دست یافتن به مفهومی پایدار از نظم جهانی، ناگزیر باشد همه تجربه‌های تاریخی خود را یکجا از سر بگذراند؛ تجربه‌هایی چون امپراطوری، جنگ مقدس، سلطه بیگانگان و جنگ‌های فرقه‌ای میان همگان (کسینجر، ۱۳۹۶: ۱۰۹). در این مسیر، هر تجربه نه تنها زخمی تازه بر پیکره این جغرافیا می‌نشانَد، بلکه آگاهی تلخی نیز می‌آفریند که می‌تواند بذر دگرگونی‌های آینده باشد. گویی خاورمیانه محکوم است تاریخ را با شدتی فشرده زندگی کند تا از دل این تراکم رنج و آزمون، به درکی ژرف‌تر از آزادی، عدالت و همزیستی برسد؛ درکی که شاید روزی بتواند افقی نو برای نظامی انسانی‌تر، هم در منطقه و هم در جهان، بگشاید. در چنین افقی، عادی‌سازی روابط دیگر صرفاً یک توافق دیپلماتیک یا معامله‌ای سیاسی نخواهد بود، بلکه ثمره تحولی عمیق در ذهنیت‌ها و روایت‌ها است؛ تحولی که مستلزم عبور از منطق دشمنی دائمی و پذیرش دیگری به مثابه شریکی بالقوه در ساختن آینده است. تنها در صورتی که این منطقه بتواند زخم‌های تاریخی خود را به حافظه‌ای نقادانه و نه کینه‌توزانه بدل کند، عادی‌سازی معنا می‌یابد و از سطح قراردادهای شکننده فراتر می‌رود؛ آنگاه روابط میان دولت‌ها نه صرفاً نتیجه موازنه‌های مقطعی قدرت، بلکه بازتابی از خواست جوامع برای زیستن در صلح، کرامت و همکاری خواهد شد. نظم داخلی هر منطقه بیش از آنکه حاصل قواعد ثابت و نهادهای فراگیر باشد، نتیجه تعامل پویای میان دولت‌هایی است که در پی کسب یا حفظ

برتری منطقه‌ای هستند و سایر دولت‌های آن منطقه که در برابر این تلاش‌ها واکنش نشان می‌دهند (Nolte, 2010: 897). دولت‌های مدعی برتری از طریق ابزارهای سیاسی، اقتصادی، نظامی و گاه ایدئولوژیک می‌کوشند موازنه قدرت را به نفع خود تغییر دهند، در حالی که دیگر بازیگران منطقه‌ای با اتخاذ راهبردهایی چون ائتلاف‌سازی، موازنه‌سازی یا سازگاری، به این فشارها پاسخ می‌دهند. برآیند این کنش و واکنش‌ها چارچوبی از همکاری، رقابت یا تقابل را شکل می‌دهد که به طور مستقیم بر سطح ثبات، الگوهای امنیتی و نحوه توزیع قدرت در منطقه اثر می‌گذارد. از این منظر، نظم منطقه‌ای پدیده‌ای ایستا نیست، بلکه ساختاری سیال و در حال بازتولید است که به تغییر ترجیحات و توانمندی‌های دولت‌ها وابسته است. همکاری و رقابت بخشی از واقعیت‌های رفتاری بازیگران منطقه‌ای است (متقی، ۱۳۹۲: ۱۷۱). این دو الگو نه به صورت متضاد، بلکه اغلب به طور هم‌زمان و مکمل در سیاست منطقه‌ای بروز می‌یابند. در چارچوب نظریه موازنه منطقه‌ای، دولت‌ها ممکن است در برخی حوزه‌ها مانند اقتصاد، انرژی یا مقابله با تهدیدات مشترک وارد همکاری شوند، اما هم‌زمان در حوزه‌های امنیتی و ژئوپلیتیکی به رقابت با یکدیگر بپردازند. این همزیستی همکاری و رقابت ناشی از تلاش بازیگران برای حفظ موقعیت نسبی خود در ساختار قدرت منطقه‌ای است، به گونه‌ای که هیچ بازیگری نتواند برتری قاطع و پایدار به دست آورد. از این رو، رفتار بازیگران منطقه‌ای بیش از آنکه تابع منطق همکاری مطلق یا تعارض کامل باشد، در چارچوب محاسبات موازنه‌گرایانه و حساس به تغییرات توزیع قدرت قابل تبیین است. هر گونه تلاشی که بازیگران منطقه‌ای انجام دهند تا از فرایندهایی که به موازنه منطقه‌ای منجر می‌شود، فاصله بگیرند یا در معادله توازن قدرت دخالت کنند، احتمال وقوع بحران‌های جدید در منطقه را به طور اجتناب‌ناپذیر افزایش می‌دهد. به این ترتیب، توازن منطقه‌ای به‌عنوان یک واکنش طبیعی در برابر بی‌ثباتی، بحران و عدم تعادل در روابط بین بازیگران منطقه‌ای در نظر گرفته می‌شود (متقی و همکاران، ۱۳۹۵: ۱۱۰). نظام موازنه منطقه‌ای بر تعادل قدرت و کنشگری کنشگرانی استوار است که به دنبال دست یافتن به قدرت مازاد یا جایگاه والا در محیط منطقه‌ای بوده‌اند (Roskin & Berry, 1999: 139). همین امر الگوهای رفتاری آنها را در قالب رقابت، ائتلاف‌سازی و بازدارندگی شکل می‌دهد. در چنین نظامی، افزایش قدرت یک بازیگر به طور خودکار واکنش سایر بازیگران را برمی‌انگیزد و آنها را به سمت موازنه‌سازی درونی یا بیرونی سوق می‌دهد. بنابراین، ثبات نسبی منطقه نه حاصل برتری یک کنشگر، بلکه نتیجه توازن شکننده‌ای است که از تعامل مستمر میان جاه‌طلبی‌های قدرت‌طلبانه و تلاش دیگر بازیگران برای مهار آن پدید می‌آید. بی‌ثباتی در خاورمیانه پدیده‌ای است

که نمی‌توان آن را به یک عامل واحد فرو کاست. ساختارهای سیاسی شکننده، تداوم منازعات داخلی و فرا ملی، و نقش‌آفرینی مستمر بازیگران خارجی، در طول دهه‌ها به شکل‌گیری وضعیتی ناپایدار در این منطقه انجامیده‌اند. در کنار این عوامل، چالش‌های اقتصادی نظیر رشد نامتوازن، وابستگی به درآمدهای نفتی و محدودیت فرصت‌های شغلی، زمینه بروز نارضایتی‌های اجتماعی را تقویت کرده است. این مجموعه شرایط سبب شده که بسیاری از دولت‌های منطقه با دشواری در ایجاد ثبات پایدار و مدیریت مؤثر بحران‌ها مواجه باشند. در حقیقت، بی‌ثباتی و نداشتن تعادل اولین نشانه منطقه خاورمیانه است (متقی و همکاران، ۱۳۹۵: ۱۱۰). در این چارچوب، شکل‌گیری نظم نوین منطقه‌ای در خاورمیانه را می‌توان حاصل هم‌زمان دو روند متعارض دانست: از یک‌سو گسترش عادی‌سازی روابط و تلاش برخی بازیگران برای کاهش تنش و بازتعریف الگوهای همکاری و از سوی دیگر تداوم و حتی بازتولید بی‌ثباتی ناشی از رقابت‌های ژئوپلیتیکی، شکاف‌های امنیتی و تعارض منافع راهبردی. نظام موازنه منطقه‌ای در خاورمیانه نه تنها تحت تأثیر کنشگری قدرت‌های منطقه‌ای در پی ارتقای جایگاه و نفوذ خود قرار دارد، بلکه به شدت از مداخلات قدرت‌های فرا منطقه‌ای نیز اثر می‌پذیرد؛ مداخلاتی که گاه به تثبیت موقت نظم و گاه به تشدید ناامنی منجر شده‌اند. در چنین فضایی، عادی‌سازی روابط بیش از آنکه به معنای گذار به یک نظم باثبات باشد، اغلب به‌عنوان ابزاری برای مدیریت رقابت‌ها، مهار تهدیدات ادراک شده و بازتنظیم موازنه قدرت به کار گرفته می‌شود. از این رو، نظم نوین منطقه‌ای خاورمیانه را باید نظامی سیال، ناپایدار و مبتنی بر موازنه‌ای شکننده دانست که در آن همکاری‌های مقطعی در کنار رقابت‌های ساختاری، چشم‌انداز ثبات پایدار را با ابهام جدی مواجه می‌سازد.

۳. ساختار قدرت و الگوهای کنشگری بازیگران منطقه‌ای

الگوهای کنشگری بازیگران منطقه‌ای در این چارچوب عمدتاً در قالب موازنه درونی و موازنه بیرونی قابل تحلیل است. موازنه درونی شامل تقویت توانمندی‌های نظامی، اقتصادی و نهادی از سوی دولت‌ها برای کاهش شکاف قدرت با رقیبان منطقه‌ای است؛ عدم همسانی این وضعیت با واقعیت‌های منطقه یک عامل مهم بی‌ثباتی برای ایجاد نظم پایدار درون‌زا است (نوری، ۱۳۹۹: ۸۶). در حالی که موازنه بیرونی از طریق ایجاد ائتلاف‌ها، مشارکت‌های امنیتی و همسویی راهبردی با سایر بازیگران منطقه‌ای یا فرا منطقه‌ای دنبال می‌شود. انتخاب هر یک از این الگوها به متغیرهایی نظیر شدت تهدید ادراک شده، ظرفیت‌های داخلی و میزان اعتماد به متحدان بالقوه وابسته است. کنشگری بازیگران الزاماً به شکل تقابل مستقیم بروز نمی‌یابد، بلکه اغلب به صورت غیر مستقیم و چند لایه اعمال می‌شود. استفاده از

ابزارهای نیابتی، نفوذ سیاسی در کشورهای همجوار و مدیریت بحران‌های منطقه‌ای از جمله ساز و کارهایی است که بازیگران برای تعدیل قدرت رقیب به کار می‌گیرند. به این ترتیب، موازنه قدرت در سطح منطقه‌ای اغلب با الگوهای تعارض کم شدت اما مزمن همراه است که مانع از شکل‌گیری ثبات پایدار یا هژمونی قطعی می‌شود. حضور بازیگران غیر دولتی در ساختار قدرت منطقه‌ای می‌تواند نقش مهمی در پویایی‌های جدید ناشی از عادی‌سازی روابط ایفا کند. این بازیگران شامل گروه‌های اقتصادی، نهادهای جامعه مدنی و سازمان‌های بین‌المللی هستند که می‌توانند به‌عنوان واسطه‌ها یا تسهیل‌کنندگان تعاملات منطقه‌ای عمل کنند. با عادی‌سازی روابط بین اعراب و اسرائیل، فرصت برای این بازیگران غیر دولتی به وجود می‌آید تا نقش‌های جدیدی در چارچوب موازنه منطقه‌ای ایفا کنند. این بازیگران می‌توانند به ایجاد ارتباطات فرهنگی، تجاری و علمی میان کشورها کمک کنند و به این ترتیب همکاری و تعامل میان دولت‌ها را تقویت کنند. همچنین، به کارگیری این بازیگران به دولت‌ها امکان می‌دهد تا در تعاملات خود از ابزارهای غیر مستقیم برای مدیریت تنش‌ها و کاهش هزینه‌های احتمالی درگیری‌های مستقیم استفاده کنند. به این ترتیب، ساختار قدرت منطقه‌ای از تمرکز صرف بر دولت‌ها فاصله گرفته و به شبکه‌ای پیچیده‌تر از کنشگران مختلف تبدیل می‌شود که به طور مداوم در حال بازتولید موازنه در حوزه‌های مختلف هستند. بنابراین، در طی سال‌های اخیر، ساختار قدرت و الگوهای کنشگری بازیگران منطقه‌ای در خاورمیانه به طور مشخصی تحت تأثیر تحولات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی قرار گرفته است. به‌ویژه در سال گذشته، با وقوع رویدادهای گسترده‌ای نظیر بحران‌های سیاسی، درگیری‌های نظامی و تغییرات در روابط بین‌المللی، این ساختار و الگوها به شکل بارزی تغییر کرده‌اند. یکی از ویژگی‌های بارز ساختار قدرت در این منطقه، ظهور ائتلاف‌های جدید و تغییر در روابط سنتی است. به‌عنوان مثال، عادی‌سازی روابط بین اسرائیل و برخی کشورهای عربی، به‌ویژه در قالب توافقات ابراهیم، نشان‌دهنده تغییر در الگوهای کنشگری است. در تاریخ ۱۳ آگوست ۲۰۲۰، عادی‌سازی روابط میان اسرائیل و امارات متحده عربی اعلام گردید و در ۱۵ سپتامبر همان سال، سند مربوطه با همکاری آمریکا به امضا رسید. در همان روز، اعلامیه صلح با بحرین نیز امضا شد. به دنبال این تحولات، یک اعلامیه مشترک برای ایجاد روابط اقتصادی و دیپلماتیک صادر شد (نجفی و زیبایی، ۱۴۰۲: ۷۱). علاوه بر این، در ۲۲ دسامبر ۲۰۲۰، اسرائیل و مراکش بیانیه‌ای مبنی بر برقراری روابط دیپلماتیک امضا کردند و در نهایت در ژانویه ۲۰۲۱ بیانیه عادی‌سازی روابط با سودان در خارطوم امضا شد، این قراردادها با هم پیمان ابراهیم نامیده شده‌اند (Maital & Barzani, 2021: 2). به طور کلی،

اصل اساسی موازنه به معنای تلاش کشورها برای حفظ وضع موجود است (متقی، ۱۳۹۱: ۱۷۶). در زمینه عادی سازی روابط بین اعراب و اسرائیل، می توان این اصل را به عنوان یکی از انگیزه های اصلی در نظر گرفت. در چند سال اخیر، چندین کشور عربی تصمیم به عادی سازی روابط با اسرائیل گرفته اند، که این تغییر مهم می تواند تحت تأثیر نگرانی های امنیتی و استراتژیک منطقه ای باشد. از جمله عوامل مؤثر می توان به تهدیدات مشترک مانند نفوذ منطقه ای ایران اشاره کرد، که این کشورها را بر آن داشته تا به سمت همکاری با اسرائیل به عنوان یک متحد بالقوه برای مقابله با این تهدیدات حرکت کنند. این عادی سازی روابط همچنین به این کشورها فرصت های اقتصادی و تکنولوژیکی جدیدی ارائه می دهد، که می تواند به تقویت موقعیت آنها در سطح منطقه ای و جهانی کمک کند. این کشورها ممکن است احساس کنند که تقویت همکاری ها با اسرائیل و غرب، به تعادل قدرت در برابر تهدیدات موجود و حفظ ثبات داخلی و خارجی کمک می کند. در واقع، این حرکت به سوی عادی سازی می تواند به منزله پذیرش وضعیت موجود و تلاش برای بهره برداری از فرصت های موجود برای بهبود وضعیت ژئوپلیتیک و اقتصادی این کشورها تعبیر شود.

۴. منطق بازتولید نظم منطقه ای: ثبات ساختاری یا بی ثباتی پایدار

به باور گلوین^۱ بعد از حوادثی همچون شکست فرایند صلح اسرائیل-فلسطین، ناتوانی رژیم های عربی در اداره اسلام افراطی و جهانی سازی خاورمیانه جدیدی مطرح است که سه حادثه مهم در این خاورمیانه جدید مؤثر بود؛ اول، فروپاشی اتحاد شوروی (۱۹۹۱)، دوم حمله آمریکا به عراق (۲۰۰۳) و سوم ناآرامی های عربی (از سال ۲۰۱۰) (گلوین، ۱۳۹۸: ۲۷). اما در سال های اخیر، توافقنامه ابراهیم و برقراری روابط دیپلماتیک بین اسرائیل و کشورهای عربی مانند امارات متحده عربی و بحرین، به عنوان تحولات جدید در منطقه خاورمیانه شناخته می شود. این توافقات نشان دهنده تغییر در نگرش ها و سیاست های منطقه ای هستند. با این وجود، این وضعیت در برخی جوانب به بی ثباتی نیز دامن زده است. تغییرات ناگهانی در اتحادهای منطقه ای می تواند موجب نگرانی سایر کشورها و گروه های مخالف شود. علاوه بر این، مسائل حل نشده فلسطین و واکنش های مخالفان در داخل و خارج از این کشورها، به تنش ها افزوده و تولد منجر به بی ثباتی های جدید در منطقه شود. این تحولات، تضادها و رقابت های جدیدی را در عرصه های سیاسی و امنیتی به وجود آورده است. تحولات ژئوپلیتیکی اخیر در منطقه نشان می دهد

که روند عادی‌سازی روابط میان برخی بازیگران، بر خلاف ادعای رسمی آن، لزوماً به بازتولید ثبات پایدار منجر نشده است. این روند عمدتاً در چارچوبی نخبگانی، امنیت‌محور و منفصل از واقعیت‌های اجتماعی، هویتی و تعارضات حل نشده منطقه‌ای شکل گرفته و به همین دلیل واجد ظرفیت نهادی لازم برای مدیریت پیامدهای آن نیست. عادی‌سازی، به جای کاهش تضادها، در بسیاری موارد به بازتوزیع نامتوازن قدرت، تضعیف معادلات بازدارندگی پیشین و تشدید احساس ناامنی نسبی در میان سایر بازیگران انجامیده است؛ وضعیتی که خود می‌تواند زمینه‌ساز رقابت‌های جدید و بی‌ثباتی ساختاری در نظم منطقه‌ای شود. به این ترتیب، منطق بازتولید نظم منطقه‌ای نه بر پایه همگرایی واقعی، بلکه بر اساس ساز و کارهای شکننده و کوتاه مدت شکل می‌گیرد که به طور بالقوه مستعد فروپاشی هستند. عادی‌سازی روابط، زمانی که بدون حل ریشه‌های منازعه و بدون اجماع منطقه‌ای صورت می‌گیرد، به جای ایجاد نظم، موجب تعلیق تعارضات و انتقال آنها به سطوح پنهان‌تر می‌شود. این تعارضات در شرایط بحران، با شدت بیشتری باز می‌گردند و ظرفیت بی‌ثبات‌سازی منطقه را افزایش می‌دهند. از این منظر، عادی‌سازی را باید نه به مثابه راه‌حل نظم‌ساز، بلکه به عنوان بخشی از چرخه بازتولید بی‌ثباتی در نظم ژئوپلیتیکی منطقه تحلیل کرد. روند عادی‌سازی روابط بین اسرائیل و کشورهای عربی، نظیر توافقات ابراهیم، نشانگر تغییرات اساسی در نظم منطقه خاورمیانه است. این تغییرات برخاسته از نیازهای اقتصادی و امنیتی کشورها در مواجهه با وضعیت بغرنج مانند تهدیدات منطقه‌ای و امنیت انرژی، است. عادی‌سازی روابط اگرچه منجر به تقویت همکاری‌های اقتصادی، نظامی و اطلاعاتی بین این کشورها منجر می‌شود، اما به نوبه خود ظرفیت ایجاد ثبات در منطقه را دارد. با این حال، پیچیدگی‌های موجود در روابط میان کشورهای منطقه، از جمله تنش‌های تاریخی و اختلافات فرهنگی، سیاسی و مذهبی، چالشی برای تحقق کامل این چشم‌انداز محسوب می‌شود. به عنوان مثال، اختلاف بر سر پروژه سد بزرگ اتیوپی^۱ نشان‌دهنده تضاد منافع بین مصر و اتیوپی است که بر ثبات منطقه‌ای تأثیر گذاشته است (Issac, 2026). همچنین، روابط بین کشورهای مختلف و اسرائیل، مانند روابط ترکیه و اسرائیل، نشان‌دهنده آن است که هرچند ممکن است عادی‌سازی روابط به پیشرفت‌هایی دست یابد، اما مانع‌های جدی هنوز باقی است. این امر در ایجاد روابط و تحولات ژئوپلیتیک جدید مسیر نظم نوین منطقه‌ای را تحت تأثیر قرار داده، اما برای موفقیت نیازمند مدیریت هوشمندانه و دیپلماسی فعال است.

نظم نوین منطقه‌ای در خاورمیانه نه یک نظم تثبیت شده و هنجارمند، بلکه آرایشی سیال و متکثر از روابط قدرت است که در بستر نااطمینانی ساختاری شکل گرفته است. این نظم بیش از آنکه مبتنی بر توافقات جامع امنیتی و سیاسی باشد، بر مجموعه‌ای از ترتیبات موقت، ائتلاف‌های منعطف و تعاملات گزینشی استوار است. در چنین چارچوبی، عادی‌سازی روابط میان برخی بازیگران به‌عنوان ساز و کاری برای مدیریت بحران معرفی می‌شود، اما در عمل به بازتعریف نامتوازن موازنه قوا و تضعیف ساز و کارهای پیشین کنترل تعارض انجامیده است. نتیجه آن، شکل‌گیری نظم‌ی است که در ظاهر از تنش مستقیم می‌کاهد، اما در سطح ساختاری ظرفیت تولید تعارض‌های جدید را در خود حفظ می‌کند. ویژگی اصلی نظم‌های منطقه‌ای، به‌خصوص از سال‌های ۱۹۹۱ به بعد بر اساس بی‌ساختاری بوده است (سلیمی و همکاران، ۱۴۰۱: ۱۱۴). این بی‌ساختاری را می‌توان نتیجه تضعیف هژمونی‌های سنتی، افزایش تعداد و تنوع بازیگران مؤثر و هم‌پوشانی نهادها و ترتیبات امنیتی و اقتصادی دانست. به‌علاوه پس از پایان جنگ سرد، نظم‌های منطقه‌ای بیش از آنکه بر قواعد نهادمند و سلسله مراتب مشخص استوار باشند، تحت تأثیر ائتلاف‌های موقت، کنش‌های واکنشی و رقابت‌های سیال قدرت شکل گرفته‌اند. در چنین شرایطی، فقدان یک چارچوب تنظیم‌گر پایدار موجب شده که پویایی‌های منطقه‌ای ماهیتی ناپایدار، پیش‌بینی‌ناپذیر و وابسته به تحولات فرا منطقه‌ای پیدا کنند. ویژگی دیگر این نظم نوین، هم‌زمانی همگرایی دیپلماتیک با واگرایی امنیتی است؛ به گونه‌ای که همکاری‌های سیاسی و اقتصادی به موازات افزایش بی‌اعتمادی راهبردی و رقابت‌های ژئوپلیتیکی پیش می‌رود. فقدان نهادهای منطقه‌ای فراگیر، حل نشده بودن منازعات بنیادین و غلبه منطق موازنه نرم، موجب شده که نظم نوین خاورمیانه واجد ثبات درونی نباشد. از این منظر، نظم منطقه‌ای در حال شکل‌گیری را باید نظم‌ی شکننده و گذارمحور دانست که عادی‌سازی روابط در آن نه به‌عنوان عامل تثبیت، بلکه به مثابه متغیری بی‌ثبات ساز عمل می‌کند و امکان بازتولید بحران در سطوح مختلف منطقه را افزایش می‌دهد. بنابراین، روندهای منطقه‌ای حاکی از پیشرفت فرایند صلح‌سازی در آینده خاورمیانه است (معینی و متقی، ۱۴۰۲: ۱۰۲).

این نظم در خاورمیانه فاقد ظرفیت مهار بحران‌های بنیادین است. این رخدادها در بستری شکل گرفتند که طی آن، عادی‌سازی روابط به‌عنوان جایگزینی برای حل ریشه‌ای منازعات معرفی شده بود، اما در عمل به حاشیه راندن مسائل ساختاری، از جمله منازعه فلسطین و شکاف‌های عمیق امنیتی، انجامید. جنگ ۷ اکتبر را می‌توان واکنشی به همین تعلیق تعارضات دانست؛ تعلیقی که نه تنها منجر به کاهش تنش نشد، بلکه انباشت نارضایتی و ناامنی را به سطحی رساند که بروز خشونت گسترده را اجتناب‌ناپذیر

ساخت. از این منظر، بحران مذکور نه یک اختلال استثنایی، بلکه محصول مستقیم نظم منطقه‌ای شکننده و مبتنی بر عادی‌سازی است. نیروی مقاومت نقش موازنه‌دهنده نامتقارن را در نظم نوین منطقه‌ای ایفا می‌کند، نه می‌توان گفت نیروی مقاومت نقش موازنه‌دهنده نامتقارن را در نظم نوین منطقه‌ای ایفا می‌کند، نه موازنه‌دهنده کلاسیک به معنای رئالیستی سنتی. در شرایطی که روند عادی‌سازی روابط موجب برهم خوردن برخی موازنه‌های بازدارنده پیشین و تقویت نامتوازن یک سوی معادله قدرت شده، کنش نیروهای مقاومت به‌عنوان واکنشی به این عدم توازن قابل فهم است. از این منظر، جنگ ۷ اکتبر و تداوم درگیری‌ها نشان داد که حذف یا نادیده گرفتن این بازیگران در طراحی نظم منطقه‌ای، نه تنها به ثبات منجر نمی‌شود، بلکه خود به بروز شوک‌های امنیتی شدید می‌انجامد. بنابراین، مقاومت در این چارچوب، کارکردی بازدارنده در برابر تثبیت یک نظم ناعادلانه و یک‌سویه دارد. حمله هفتم اکتبر حماس و واکنش اسرائیل، بسیاری از فرضیات در مورد نظم منطقه‌ای با محوریت آمریکا را دگرگون کرده است. نظم منطقه‌ای جدید غیر قطبی، شبکه‌محور است و حول یک تعادل پایدار ظریف می‌چرخد که دائماً در حال تغییر است (Brieg, 2024: 1). همچنین جنگ ۱۲ روزه و گسترش دامنه تقابل‌ها به سطوح فرا منطقه‌ای، بیانگر آن است که نظم نوین خاورمیانه قادر به جلوگیری از سرریز بحران‌ها و مدیریت تصاعد تنش نیست. این جنگ روزه بین ایران و اسرائیل در ژوئن ۲۰۲۵، تشدید قابل توجهی در درگیری طولانی مدت آنها را نشان داد که با درگیری نظامی بی‌سابقه و پیامدهای استراتژیک برای منطقه مشخص می‌شود. این درگیری با حمله اسرائیل به خاک ایران آغاز شد و منجر به درگیری شدید و ادعای پیروزی هر دو طرف شد. پیامدهای جنگ، وضعیتی شکننده را به جا گذاشته است (Bagheri Dolatabadi, 2025). علاوه بر این هم‌زمانی روابط دیپلماتیک رسمی با افزایش تقابل‌های غیر مستقیم و نظامی، تناقض درونی نظم منطقه‌ای را آشکار می‌سازد. عادی‌سازی روابط، با برهم زدن برخی موازنه‌های بازدارنده و تشدید احساس ناامنی نسبی میان بازیگران، به افزایش رفتارهای پرریسک و محاسبات ناپایدار منجر شده است. نظم نوین منطقه‌ای نه تنها ثبات را عمل نکرده، بلکه با فراهم کردن زمینه بروز بحران‌های ناگهانی و پرهزینه، به بازتولید بی‌ثباتی ساختاری در خاورمیانه انجامیده است. اگر دو کشور ایران و اسرائیل به سمت اهداف متفاوتی حرکت کنند، که در حال حاضر چنین است، احتمال تشدید تنش‌ها بسیار زیاد است که تأثیرات شدیدی بر امنیت منطقه‌ای و بین‌المللی خواهد داشت (Tanvir and Abbas, 2024: 77). تداوم این واگرایی راهبردی، زمینه‌ساز شکل‌گیری الگوهای بازدارندگی ناپایدار و افزایش کنش‌های غیر مستقیم در قالب جنگ‌های نیابتی، عملیات سایبری و رقابت‌های امنیتی

در حوزه‌های نوظهور خواهد بود. در جنگ اخیر اسرائیل و ایران نشان داده شده که فناوری‌های نظامی پیشرفته را برای تغییر شکل معماری امنیت منطقه‌ای پررنگ می‌کند (Uygun, 2025: 125). در چنین وضعیتی، نبود ساز و کارهای مؤثر مدیریت بحران و فقدان کانال‌های ارتباطی رسمی، خطر محاسبه نادرست و گسترش ناخواسته درگیری را افزایش می‌دهد. این امر نه تنها ثبات خاورمیانه را با چالش مواجه می‌سازد، بلکه از طریق اختلال در بازارهای انرژی، تشدید قطب‌بندی‌های ژئوپلیتیکی و مداخله قدرت‌های فرا منطقه‌ای، پیامدهایی فراتر از سطح منطقه‌ای به همراه خواهد داشت.

نتیجه

بررسی تحولات اخیر خاورمیانه نشان‌دهنده آن است بیش از آنکه بازتاب شکل‌گیری نظم باثبات و هنجارمند باشد، بیانگر آرایشی سیال، ناهمگون و مبتنی بر موازنه‌ای شکننده از قدرت است. این نظم به‌ویژه پس از پایان جنگ سرد و با حضور نیروهای فرا منطقه‌ای، تحت تأثیر عوامل متعددی قرار گرفته که منجر به شکل‌گیری یک بستر بی‌ثباتی ساختاری، رقابت‌های ژئوپلیتیکی و مداخلات فرا منطقه‌ای شده است. عادی‌سازی روابط میان برخی کشورهای عربی و اسرائیل، در فقدان نهادهای فراگیر امنیت جمعی و بدون حل منازعات بنیادینی چون مسئله فلسطین، شکاف‌های هویتی و بحران مشروعیت دولت‌ها، نه تنها به کاهش ریشه‌ای تنش‌ها منجر نشده، بلکه با بازتوزیع نامتوازن قدرت و تضعیف برخی ساز و کارهای بازدارندگی پیشین، زمینه بازتولید بی‌ثباتی ساختاری را فراهم کرده است. نظم منطقه‌ای خاورمیانه در این وضعیت، واجد تناقضی درونی است که در آن همگرایی دیپلماتیک با تشدید رقابت‌های امنیتی و ژئوپلیتیکی هم‌زمان می‌شود. در چنین بستری، واگرایی راهبردی میان ایران و اسرائیل به‌عنوان دو بازیگر مهم، نقشی تعیین‌کننده در آینده نظم منطقه‌ای ایفا می‌کند؛ واگرایی‌ای که با فقدان ساز و کارهای مؤثر مدیریت بحران و ارتباطات رسمی، خطر محاسبه نادرست و تصاعد ناخواسته درگیری را افزایش می‌دهد. پیامدهای این وضعیت محدود به سطح منطقه‌ای نمانده و از طریق اختلال در بازارهای انرژی، تعمیق قطب‌بندی‌های ژئوپلیتیکی و افزایش مداخلات قدرت‌های فرا منطقه‌ای، ابعاد بین‌المللی می‌یابد. از این منظر، نظم نوین منطقه‌ای خاورمیانه را باید نه نظم تثبیت شده، بلکه نظم گذارمحور، بی‌ساختار و مستعد بحران دانست که عادی‌سازی روابط در آن، به جای ایفای نقش تثبیت‌کننده، به متغیری بی‌ثبات‌ساز تبدیل شده است. دستیابی به ثبات پایدار در چنین نظم، مستلزم عبور از رویکردهای تاکتیکی و امنیت‌محور و حرکت به سوی چارچوبی نهادمند، فراگیر و مبتنی بر

حل ریشه‌ای منازعات ساختاری منطقه خواهد بود؛ امری که در شرایط کنونی، همچنان با ابهام‌های جدی روبه‌رو است.

فهرست منابع

منابع فارسی

- ۱- ارغوانی پیرسلامی، فریرز، و میرسلیمانی، سیدمحمد (۱۴۰۲). نظم خاورمیانه‌ای در حال ظهور در پرتو رقابت‌های چین و آمریکا (۲۰۱۷-۲۰۲۳). فصلنامه غرب آسیا، ۱(۲). **Doi:10.22034/wasj.2023.416924.1008**
- ۲- سلیمی، محمد مهدی؛ مطهرنیا، مهدی، و امینی، علیرضا (۱۴۰۱). چالش‌های هویت‌گرایی و گسترش منازعه در خاورمیانه ۲۰۲۰-۲۰۱۲. *مطالعات سیاسی جهان اسلام*، ۱۱(۳)، ۹۷-۱۱۸.
- Doi:10.30479/psiw.2023.18024.3171**
- ۳- شاه‌محمدی، محمد، و خزلی، اکبر (۱۴۰۳). سناریوهای آینده نظم امنیتی منطقه‌ای غرب آسیا در افق ۱۴۰۵. *مطالعات بنیادین و کاربردی جهان اسلام*، ۶(۱)، ۵۵-۸۶. **Doi:10.22034/FASIW.2024.385210.1244**
- ۴- صالحی، سید جواد، و عمادی، سید رضی (۱۴۰۳). امنیتی‌سازی هویت‌ها و وقوع بحران‌های بزرگ در منطقه خاورمیانه از ۲۰۱۱ تا طوفان الاقصی. فصلنامه غرب آسیا، ۲(۴)، ۳۴-۵۷.
- Doi:10.22034/wasj.2025.541641.1105**
- ۵- فرجی، محمدرضا، و رنجبرحیدری، وحید (۱۳۹۹). نظم امنیتی منطقه‌ای خاورمیانه در وضعیت پیچیدگی. *مطالعات راهبردی سیاست‌گذاری عمومی*، ۱۰(۳۵)، ۲۵۴-۲۷۵.
- ۶- فرهادی، فرشید، و هدایتی، محمدرضا (۱۴۰۰). آینده نظم منطقه‌ای خاورمیانه در افق ۲۰۳۰. *آینده‌پژوهی دفاعی*، ۶(۲۲)، ۳۷-۶۷. **Doi:10.22034/dfs.2021.138182.1429**
- ۷- کسینجر، هنری (۱۳۹۶). نظم جهانی تاملی در ویژگی ملت‌ها و جریان تاریخ. ترجمه محمدتقی حسینی. تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- ۸- گلوین، جیمز ال (۱۳۹۸). خاورمیانه جدید. ترجمه مهدی زیبایی. قزوین: انتشارات دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره).
- ۹- متقی، ابراهیم (۱۳۹۲). تحول رهیافت موازنه قدرت در نظم‌های منطقه‌ای: هویت‌گرایی در برابر ساختارگرایی. راهبرد، ۲۲(۶۷)، ۱۶۵-۱۹۲.
- ۱۰- متقی، ابراهیم، و معینی، امین (۱۴۰۰). هویت‌گرایی و نظم منطقه‌ای خاورمیانه. فصلنامه روابط خارجی، ۱۳(۴)، ۶۹۳-۷۱۴.
- ۱۱- متقی، ابراهیم، نکولعل آزاد، فاطمه، و رمضانی، امیر (۱۳۹۵). گذار از موازنه‌گرایی منطقه‌ای به تنش‌زدایی در سیاست خارجی ترکیه. *مطالعات روابط بین‌الملل (پژوهشنامه روابط بین‌الملل)*، ۹(۳۳)، ۱۰۵-۱۳۶.
- ۱۲- معینی، امین، و متقی، ابراهیم (۱۴۰۲). نظم منطقه‌ای خاورمیانه؛ بستری برای تبیین سیاست امنیتی ج.ا.ایران. سیاست دفاعی، ۳۲(۱۲۳)، ۸۹-۱۰۸. **Dor:20.1001.1.10255087.1402.32.123.4.2**

۱۳- نجفی، شهلا، و زیبایی، مهدی (۱۴۰۲). ایالات متحده و مهار کنشگری منطقه‌ای ایران در پرتو توافق ابراهیم.

Doi:10.30479/psiw.2023.18385.3203 ۸۴-۶۳، (۱)۱۲، مطالعات سیاسی جهان/اسلام،

۱۴- نصر اصفهانی، محسن؛ رنجبر، محمدرضا، و کاظمی، احمد (۱۴۰۱). بررسی عادی‌سازی روابط اعراب و اسرائیل و

پیامدهای آن بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران. فصلنامه علمی مطالعات بیداری اسلامی، ۱۱(۳)، ۱۰۹-۱۳۲.

۱۵- نوری، علیرضا (۱۳۹۹). چالش نظم هژمونیک، ثبات و موازنه در خاورمیانه؛ فرصت‌ها برای ایران و روسیه.

Doi:10.29252/piaj.2020.99962 ۱۰۸-۷۷، (۴)۱۱، رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی،

۱۶- نیکونهاد، ایوب؛ اکرمی‌نیا، محمد، و رحمتی، مهدی (۱۴۰۴). تحلیل پیامدهای عادی‌سازی روابط اعراب و رژیم

صهیونیستی بر امنیت ملی و منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران. مطالعات اعتقادی سیاسی، ۳(۵).

Doi:10.22034/saas.2025.550981.1144

منابع غیر فارسی

- 1- Bagheri Dolatabadi, A. (2025). The June 2025 Israeli War: Iran's Assessment and Regional Consequences. Middle East Policy. **Doi:10.1111/mepo.70008**
- 2- Brun, I, Feuer, S. (2021), In search of a regional order: The struggle over the shape of the Middle East, Strategic Assessment, V 24, No 1, https://www.inss.org.il/wp-content/uploads/2022/12/Adkan24.1Eng_6-1.pdf
- 3- DEL SARTO, Raffaella A., LYNCH, Marc, MABON (2025), Simon, Regional order making after October 7: introduction, in Raffaella A. DEL SARTO, Marc LYNCH and Simon MABON (eds), Regional order making after October 7, Washington: Project on Middle East Political Science, POMEPS studies; 56, pp. 3-5 - <https://hdl.handle.net/1814/93684>
- 4- Fawcett, L. (2025). "New" regional order in the Middle East: plus, ça change? APSA-MENA Newsletter.
- 5- Issac, Lisa (2026), The Middle East's Geopolitical Landscape: Shifting Alliances and Rivalries, In Global Affairs, Available in: <https://eng.globalaffairs.ru/articles/middle-east-landscape-issac/>
- 6- Krieg, A. (2024). The war in Gaza, the decline of US leadership and the emergence of a networked regional order. Mediterranean Politics, 1-10. **Doi:10.1080/13629395.2024.2358618**
- 7- Maital, Shlomo, Barzani, Ella (2021), The Economic Impact of the Abraham Accords One Year Later: Enthusiasm Versus Inherent Interests at the Samuel Nieman Institute for National Policy Research.
- 8- Menezes, G, O, T, D, Nasser, R, M (2024), Open-access The United States, Russia, and the Gulf Cooperation Council Countries: A New Regional Order in the Middle East? A Journal of the Brazilian political science Association, 18(2). **Doi:10.1590/1981-3821202400020003**
- 9- Nolte, D. (2010), "How to Compare Regional Powers: Analytical Concepts and Research Topics". International Studies, No. 36, 881-901.
- 10- Roskin, M. Berry, G. (1999), The New World of International Relations. New Jersey: Prentice Hall. (Observed 7,11,2017), at: <https://www.barnesandnoble.com/w/ir-michael-g-roskin/1119330385>.
- 11- Tanvir, R., Abbas, S. Q. (2024). Evolving Balance of Power in the Middle East: Iran-Israel Standoff Shaping Iranian Foreign Policy. Global Political Review, IX(III), 77-84. **Doi:10.31703/gpr.2024(ix-iii).08**

- 12- Uygur, H. (2025). Geopolitical Implications of Israel's June 13 Attacks against Iran: Changing Regional Power Balances. *Insight Turkey*, 27(Spring 2025), 115–124. **Doi:10.25253/99.2025272.8**

